

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بعضی‌ها هستند که ذاتاً به دنبال رفع عیبتان هستند، بعضی‌ها هستند که - البته ذاتاً که نمی‌توانیم بگوییم - به دنبال تنزیه هستند و به دنبال رفع عیب در اذهان هستند و بین این دو مسأله خیلی خیلی فرق است، بعضی‌ها هستند که اگر در جایی اشتباه کنند به دنبال رفع اشتباه برمی‌آیند، چکار کردند؟ چه شده؟ و به دنبال این هستند تا بقیه عیبتان را بگیرند.

مرحوم آقا در مجلسی راجع به یک نفر از شاگردان استادشان صحبت می‌کردند، و به نقل از استادشان می‌فرمودند که: فلانی به دنبال این است که چه مشکلی دارد، و می‌آید که مشککش حل شود و درست شود و مسأله تمام شود، اگر یک مدتی می‌آمد - اسم یکی از دوستانشان را می‌بردند - می‌دید که مسأله‌ای مطرح نمی‌شود، ایرادی از او گرفته نمی‌شود این شخص یک خرده ملول و دل‌سرد می‌شد که؛ خب آقا ما خودمان را می‌شناسیم، چرا نباید عیب گرفته شود؟ چرا نباید چیزی از ما گفته شود؟ و می‌فرمودند: این‌ها پیشرفت می‌کنند، بعضی‌ها نه.

ایشان یک وقتی به چند نفر درس می‌دادند و روز بعد در درس گاهی سوال می‌کنند که راجع به این قضیه مطلب این کتاب را فهمیدید؟ خوب مسأله را ادراک کردید؟ یکی بود نفهمیده بود آقا یک جوری می‌خواست از زیرش در رود که ما فهمیدیم، و بعد که مثلاً برای او ثابت می‌شد که نفهمیده و مطلب این است، می‌گفت: خب منظور من این است، ای بابا سفید را بگوید سیاه و وقتی که برایش روشن می‌شود؛ می‌گوید منظور من این است دیگر بابا حالا این قدر داری ما را می‌دوانی.

این خیلی حالت بدی است، این افراد اصلاً رشد ندارند همان طور می‌مانند همان طور کوتوله می‌مانند.

ولی این یک دردی است که؛ ما همیشه می‌آییم یک عملی را انجام می‌دهیم بعد می‌گوییم درست است و صحیح است و مصلحت و واقع در این است، بعد از یک مدتی یک سال دو سال یک‌دفعه که تَقَش دربیاید می‌گوید: بابا ما از اول همین را می‌گفتیم، ما می‌دانستیم که این مسأله ایراد دارد، ما می‌دانستیم.

پس چرا این طوری شد؟ آخر حرف آن موقع را بگذاریم در کنار این سخن شما خب این چه طور جور درمی‌آید؟! چرا این بشر این جور می‌شود؟! یک قضیه‌ای است که انسان نمی‌خواهد به نقص

[خود اعتراف کند]، مگر ما امام زمان هستیم، ما که امام زمان نیستیم، حالا که نیستیم پس چرا یک نقصی را نپذیریم؟! خب چرا؟! مگر بر ما وحی می‌شود؟ مگر ما پیغمبریم که این مطالب خلافمان منافی با عصمت باشد؟ حداقل عصمت در تبلیغ، مگر این بود؟ خب وقتی نیستیم چرا نپذیریم؟! چرا در جایگاه خودمان واقع نشویم؟! چرا خودمان را در جایگاه خودمان نگذاریم؟! بله ما خلاصه شواهد بسیاری بر این مسأله داریم!! یعنی خیلی!! همه هم دیدند همه هم شنیدند همه هم تجربه کردند هر اشتباهی که می‌شود؛ نه غلط است... این به اصطلاح همین است.

دیگر نتیجه عدم تزکیه و عدم تربیت، نتیجه عدم تربیت و عدم تزکیه این است. خدا به داد ما برسد که آن مسیر... من در خیلی از قضایا با افراد که صحبت می‌کردیم، بله خیلی مسأله است که آدم در حال خودش و در رفتار خودش اشتباهی کرده بگوید؛ من اشتباه کردم یا بگویند من منظورم این بوده است الان این است. نگویید من هم همین را گفتم، من هم همین را چیز کردم.

آن وقت خدا می‌آید و برای انسان روشن می‌کند که بایستی از اول درست صحبت کند و بیخود با جوسازی و مسائل مختلف نیاید و عده‌ای را در ضلالت قرار بدهد.

بسم الله الرحمن الرحيم

در مباحث روزهای گذشته عرض شد که مسأله احرام یک مسأله و یک واقعیت بسیط است. و در جلسه گذشته این مسأله روشن شد و عرض شد که حقیقت عبادات و حقیقت معاملات این‌ها حقایق بسیطه هستند که هر واقعیتهایی و هر حقیقتی از نقطه نظر نوعیت خود، با آن معامله دیگر و با آن عبادت دیگر تفاوت می‌کند و آثار آن حقیقت نوعیه با آن حقیقت دیگر متفاوت است، آثاری که بر آن مترتب است متفاوت است، چطور این که انظار هم نسبت به این مسأله و تبعات آن هم متفاوت است. به فرض آن چه که در بیع مورد توجه است، نفس نظر بر عوض و معوض است که این عوض دارای چه خصوصیتی است و معوض هم چه کیفیت و خصوصیتی دارد، کمیت و سایر مختصات و بعد نفس العوضین و مورد معامله قرار می‌گیرد صرف نظر از متبایعین، یعنی فقط روی آن عوض رفته. حالا هر کسی صندوق میوه را کنار دکان خودش گذاشته، من بروم قیمت این است، کسی دیگر برود قیمت این است، مرا ببیند قیمت آن این است، مرا هم ببیند آقا یک پاکت بردار میوه سوا کن پولش هم بگذار، اصلاً نمی‌بیند از پشت پستو چه کسی آمد و چه کسی رفت، هیچ شخص متبایع مورد توجه نیست، در بیع خود نفس عوضین مورد نظر است و این نکته خب نکته دقیقی است که انسان فرق را بداند نسبت به مواردی که می‌بیند آثار متشابهی مترتب بر آن حقایق نوعیه مختلفه قرار دارد.

یا فرض کنید وقتی که نانوا مشغول نان در آوردن از تنور است آدم می‌رود آن‌جا یک نان برمی‌دارد و پولش را هم می‌گذارد در دخل و می‌آید بیرون، نه این او را می‌بیند و نه او این را، نان را برمی‌دارید، این می‌شود بیع. پس در بیع نظر متبایعین روی نفس خود آن عوض و معوض تعلق گرفته است و شرایط خاص خودش را دارد یا به نحو معاطات یا به نحو غیر معاطات و مثل بیع لفظی، فلذا آن اراده مشتری بر این بیع، خود آن محقق این قضیه خارجی است، گرچه آن شخص نسبت به این [مسأله اطلاع] ندارد، لذا در معاطات می‌گویند که خود آن اراده و نیت خودش محقق است.

ممکن است در این‌جا یک اشکال پیش بیاید که شما در معاطات وقتی که یک جنسی را برمی‌دارید صحبت و لفظ و صیغه عقد خوانده نمی‌شود، بخواهید برای یک نان سنگک چهار ریالی، ببخشید هفتصد تومانی هشتصد تومانی، بله بنده یادم است در آن زمان نان سنگک می‌شد چهار ریال، چهار تا یک قرانی می‌خریدیم، شخص با چهار تا یک قرانی نان سنگک می‌خورد، بزرگتر یک‌خرده با تشکیلات بهتر پنج تا یک قرانی، الان نمی‌دانم هفتصد تومان پانصد تومان، عیب ندارد صفر اضافه شده همان است، به صفر که اصلاً نباید توجه کرد، عدد مهم است صفر صفر است چه این طرف عدد باشد چه آن طرف عدد باشد، صفر صفر است. یک نان سنگک وقتی برمی‌داری خب این وقتی که یک پول می‌گذاری می‌گوید که آقا بعثُ هذا الخبز به مثلاً خمس مائة تومان آن هم باید بگوید قَبَلْتُ، می‌گوید برو باباجان نام در تنور سوخت این دارد برای من قرآن می‌خواند، برو قرآنت را با صدای بلند بخوان دخل را گذاشتم آن‌جا پول را بگذار برو.

در معاطات آن‌چه که هست به نفس نیت متبایعین بر نقل و انتقال و انتزاع ملکیت و ادخال در ملکیت. خودش محقق این قضیه بسیطیه خارجی است. درست شد؟

خب حالا در موردی که فرض کنید که یک کسی دخلش را گذاشته آن‌جا، یا این‌که فقط یک جعبه میوه گذاشته و امثال ذلک، خب این‌که نیتی پشت آن نیست، آن کسی که برمی‌دارد آن میوه را سوا می‌کند و می‌کشد و بعد هم پولش را می‌گذارد خب در قبالش قَبَلْتُ نیست یا نیتی در این‌جا نیست، در این صورت خب مسأله چطور محقق می‌شود؟ او که اصلاً نمی‌داند این چیست و کیست و چکاره است این همان اذن و اذن کلی بر این قضیه خودش قبول است، یعنی همین قدر که شما اذن داشته باشید، بدانید که او اذن دارد لازم نیست در هر واقعه شخصیه آن شخص یک نیت مجددی داشته باشد برای این مسأله، همین که دخل را گذاشته در آن‌جا و یا این‌که بنای این محل بر معاطات است به همین کیفیت، این خودش قَبَلْتُ است، این خودش قبول برای انشاء نیت قلبی معاطاتی است و این موجب

است.

لازم نیست که در معاطات هر چیزی به نحو قضیه جزئی باشد، نیت باید نیت قبول، و قبول ملکیت در عوض و اخراج ملکیت در معوض باشد. این نیت که به نحو کلی استنباط شود، لازم در ایجاد آن به نحو جزئیت و به نحو مصداقیت نیست، این را شما در نظر داشته باشید.

در بیع فضولی آن جا یک مسأله‌ای مطرح می‌شود و آن این‌که در بیع فضولی تنجز بیع مترتب بر رضایت و انفاذ آن به اصطلاح فرد مورد در عقد، نه در بیع بلکه در هر عقدی؛ چه عقدالبیع باشد یا عقدالمصالحه یا نکاح باشد. در هر کدام از این‌ها باید نیت بعدی و آن تنفیذ بعدی باشد تا این‌که این موجب حلّیت و موجب ترتب آثار نکاح باشد، که البته باز صحبت در این است که آیا از وقت اجرای عقد این آثار مترتب می‌شود یا در هنگام تنفیذ و اجازه اثر مترتب است.

در آن جا این مسأله را هم داشته باشید که حتی در مورد عقد فضولی، صرف رضایت، صرف خود نفس علم به رضایت موجب صحت عقد است، من اول الامر دیگر نیاز به تنفیذ ندارد؛ یعنی وقتی که شما علم دارید بر این که شخص الآن می‌خواهد با یکی از این سه مورد ازدواج کند، یا این‌که آن دختر می‌گوید با یکی از این چهار مورد ازدواج می‌کنم، و رضایت دارم هر کدام از این چهار مورد را، و شما علم دارید.

از همان وقتی که شما اجرای صیغه عقد را در این جا می‌کنید؛ به عنوان عقد فضولی در این جا محقق است و در این جا حلّیت حاصل می‌شود. البته در صورتی که از ناحیه خود مرد هم در این جا علم به این مسأله وجود داشته باشد، یا این‌که از ناحیه زن نسبت به قضیه این وجود داشته باشد صرف وکالت در این جا شرط نیست بلکه علم به رضایت طرفین برای ترتب عقد کفایت می‌کند. دیگر این نیست که باید تنفیذی بعدی باشد.

بله در این جا ممکن است که این مسأله به این کیفیت مطرح باشد؛ که گرچه در این جا خود عقد کفایت برای ترتب آثار آن حقیقت بسیطه می‌کند، و آن حقیقت بسیطه را ایجاد می‌کند، اما ممکن است در این جا بگوییم اختیار طرفین در اختیار مورد دخالت خاص دارد. در این گونه موارد غیر از یک کیلو میوه گرفتن است، چرا که در این صورت دیگر اختیاری نیست. این مثنی مشخص است و آن ثمن هم معلوم است.

اما در مورد عقد نکاح، می‌توانیم بگوییم آن اختیار بر این‌که بالاخره کدام یک از این‌ها را من انتخاب کردم در این قسمت دخالت دارد. و اگر ما یقین داشته باشیم بر این‌که مسأله به طور حتم همین

طور است، یعنی به طور قطع و واقع مسأله به این کیفیت است و تردیدی در این مورد نیست. و اگر یک لحظه به این‌ها مجال بدهند آن انکحت و قبلت را هم خواهند گفت.

منتهی خب حالا به ملاحظاتی چون می‌بینند که نمی‌شود، یا مثلاً یک مشکلی احساس می‌کنند، یا حیایی در این‌جا مطرح است. و لکن شخصی در این‌جا این مسأله را می‌داند و او می‌تواند این مانع را بردارد و خلاصه قضیه را به این صورت جلو ببرد. اگر یک همچین موردی باشد، ولو این‌که آن شخص عاقد از طرفین و کالت نداشته باشد می‌تواند این عقد را در خارج ایجاد کند. با این شرایط که اگر خود شخص می‌توانستند عقد را می‌خواند، و به خاطر وجود مانع و یک مسأله دیگری است که این‌ها نمی‌توانند و آن شخص عاقد می‌تواند رفع این مانع را بکند در این‌جا دیگر نیاز به آن تنفیذ مجدد و اجازه مجدد ندارد، زیرا اجازه من اول الامر موجود بوده است وقت یک اجازه هست برای چه می‌خواهد اجازه کند. چه این‌که عقد فقط همین صرف اخبار به او است که ما آقا عقد شما را خواندیم همین و الا چیز دیگری در این‌جا نمی‌تواند باشد.

تلمیذ: در بیع فضولی یا عقد فضولی انشاء از موقعی تحقق پیدا می‌کند که آن صاحب اجازه بدهد او ممکن است که اجازه ندهد او واقع نشده است... من اجازه نمی‌دهم ولی یا صاحب آن مثلاً جنس بیاید بگوید من راضی نیستم پس با او محقق نشده است، انشایی هم نیست.

استاد: ببیند آن کسی که فرض کنید که آن جعبه پرتقال را گذاشته و .. تلمیذ: این در معاطات با فرمایش شما دیگر فرقی با ... بعث و اشتریت ندارد این‌جا در واقع

...

استاد: نه رفته

تلمیذ: این‌جا در معرض قرار دادن است

استاد: خیلی خب خب این هم در معرض قرار داده است این هم نیت خودش را گفته است.

تلمیذ: انشاء در چه صورتی تحقق پیدا می‌کند

استاد: انشاء در صورتی که عاقد نیت انجام آن عقد را آن حقیقت خارجی را بکند

تلمیذ: در قالب اشتریت یا نه شما فرمودید که آن نیتی که می‌کند

استاد: همان دیگر

تلمیذ: پس .. حکایت از آن اخبار از آن

استاد: حکایت نیست یعنی همان موجد است، یعنی همان با خود لفظ آن ایجاد می‌شود **إِنَّمَا**

أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿یس، ۸۲﴾ کن وجودیه در ذات پروردگار موجب تحقق فعل خارج است آن کن لفظیه و نفسیه در عاقد موجب تحقق این حقیقت خارجی است، آن لفظ حکایت نیست، حکایت به معنای اخبار به معنای اخبار از این که من در نفس خودم این عمل را و این فعل را انجام دادم این طور است وقتی که شما فرض کنید که از وکیلان از موکلان وکالت دارید می‌گویید انکحت موکلتی لموکلی یا این که انکحت موکلی لموکلتی دارید این را به مردم می‌گویید؛ که من نیتی کردم در دلم و الآن این انکحت که می‌گویم، دارم خبر می‌دهم از آن که شما یک همچنین نیتی کردید، چند ساعت شما نیت نکردید شما با خود انکحت نیت قبلی شما زبانتان هم همراه با آن چرخید این را نمی‌گویم که اخبار از مافی الضمیر بله اخبار تکوینی از مافی الضمیر دارد به این که تا نیت نباشد این لفظ نمی‌گردد.

چرا به جای انکحت بعت نگفتی، ذهبت نگفتی، پس این که در این جا می‌گویی انکحت در این جا حکایت می‌کند که شما این عقد نکاح نفسی را در نفس خودتان متحقق کردید ولی آیا اخبار است یا این که نه وحدت است، این یک وحدت و فناء مفهوم، فناء لفظ در معنات است، وقتی که شما انکحت می‌گویید هیچ نه مخاطب و نه خودتان به خود لفظ کار ندارید، بلکه به همان مفهومی کار دارید که این لفظ حکایت از آن مفهوم می‌کند آن مسأله، ولی اگر نه آمدید بعد از این که مجلس تمام شد به رفیقان می‌گویید انا انکحت فلانا لفلانی آن شخص دیگر در این صورت اخبار را می‌فهمد انشاء را نمی‌فهمد، در حالتی که هر دو لفظ یکی است و او هم فرق نمی‌کند در یک جا اصلاً اخبار را نمی‌فهمد در یک جا انشاء را نمی‌فهمد، حال فرق می‌کند، فضا عوض شده است، حال شما در بازگو کردن فرق کرده است. خود کلمات در فارسی هم همین طور است، یک وقتی شما با لحتتان یک جمله خبری را به جمله استفهامیه تبدیل می‌کنید یک وقتی می‌گویید؛ زید آمد، این می‌شود جمله خبریه یک وقتی می‌گویید؛ زید آمد؟ این کله را این جور می‌کنید یکخرده کله به کار می‌گیرد چشم را هم باز می‌کنید این دیگر معنای اخبار ندارد، این معنا معنای انشائی دارد، با انشاء هم البته چیزهای مختلفی دارد که استفهام هم خودش جزء انشاءات است یعنی در استفهام شما طلب فهم می‌کنید، اخبار نمی‌دهید می‌خواهید این حال خودتان را در زمان حال به مخاطب ابراز کنید و بیان کنید. درست شد؟ ولی در مورد عقد نکاح نیت چیست؟ شما نیت برای تحقق عقد نکاح دارید، شما برای تحقق عقد نکاح چه چیزی لازم دارید، اول نیت مرد است در ایجاد علقه به عنوان انشاء، و دوم نیت زن است به عنوان قبول که در خارج صورت پیدا می‌کند بیش از این که ما چیزی نمی‌خواهیم.

منتهی چون مربوط به طرفین است لذا در این جا این قضیه به خود آنها بستگی دارد حالا اگر یک نفر از طرف آن دو وکیل بود؛ من وکالت می‌دهم به شما که شما هر دختری را که می‌خواهی برای من عقد کنی، حال اگر این وکیل رفت و این را انجام داد؛ دختری را که این ندیده، اسمش را هم نشنیده، برود پیدا کند فرض کنید که کدام دختری برای این مناسب است. بیاید بگوید که خب آقا من یکی را پیدا کردم انکحت فلان تمام شد، آیا خود این هم در مورد وکالت باز نیاز به اجازه مجدد موکل دارد؟ نه دیگر چون از اول اجازه را داد، از اول اجازه را به نحو کلی داد دیگر نیاز نیست به این که برگردد بگوید آقا من دختر فلانی را با این اسم و خصوصیات این هم عکس آن، به عقد شما در آوردم.

این نگاه می‌کند می‌بیند عکس الان است یا عکس ده سال پیش است به من دادی، می‌گوید نه بابا این را دادند، می‌گوید نه برو عکس آتش بیاور، این عکس ده سال پیش، یا این که فرض کنید که به اصطلاح غش در معامله نمی‌شود! آقا در معاملات نمی‌شود غش کرد، بایستی که بلند می‌شود می‌رود می‌گوید نه این طور نیست این هم خصوصیت آن.

یک بنده خدایی بود یکی از اقوام ما تعریف می‌کرد، می‌گفت: که رفته بود خواستگاری وقتی رفته بوده خواستگاری دیده بوده عجب موردی است، - این‌ها که تدلیس تدلیس ماشطه را ندیدند- به‌به چه خوب!! قبول کرده است دختر خانم هم بله مثل شاه پریان فرض کنید نشسته شب عروسی هم دیده بله بسیار خب بهتر از آن موقع است، فردایش که شد و دیگر رنگ و بزرک و دیگر از این چیزها که می‌گویند سفیدها و نمی‌دانم رنگ و این چیزهای همه یکی یکی کم شد و سر و کله شسته شد، نگاه کرد دید عجب میمونی است! گفت تو بودی همان دیشب؟ گفت بله دیگر. گفت تو میمون آخر کجایت آن جوری است؟ پس چرا این جوری شد؟ گفت بابا اگر ما این کارها را بلد نباشیم نمی‌توانیم خودمان را غالب کنیم، و بالاخره به طلاق کشیده شد گفت که این چه میمون و اورانگوتانی است. حالا این جا چطوری با این سر کند؟!

گفت میمون هر چه بازیش بیشتر است... گفت چه قسمی میمون نمی‌دانید چیست آقا؟ میمون این قدری داریم، این قدری داریم، میمون بالا و این‌ها بله اینها میمون‌ها مختلف دیگر، آن وقت می‌گویند میمون هر چه زشت تر است - میمون که دیدید؟ - بازیش بیشتر است. بله بازی او، بازیگوشی او این‌ها خیلی زیاد است. بله خدا مثل این که میمون زیاد درست کرده است.

شما ببینید این چه تدلیسی است که این شخص این همه رفته خواستگاری و نپسندیده و می‌آید و این را می‌بیند و در یک نگاه، یک دل نه صد دل خلاصه بله مفتون و بعد معلوم می‌شود که این اصلاً

چه قضیه ای دارد.

این‌ها به علت عدم بصیرت است اگر بصیرت داشته باشد از اول می‌فهمد این میمون کیست و دیگر گول این ماتیکی، و میمون هم ماتیکی می‌زند و این هم بالاخره ماتیکی خودش را دارد اداها و اطوارها بله پشتک‌ها و ملق‌ها، این‌ها همه ماتیکی‌هایی است که میمون می‌زند به خودش و خودش را به صورت دیگری برای انسان می‌آراید آن بیچاره بدبخت وقتی که می‌رود این را می‌خرد خلاصه خیال می‌کند که خبری است و بعد معلوم می‌شود که چیز دیگری از آب درآمد.

منتهی آن کسانی که خدا به ایشان یک‌خرده تیزی داده و فهم داده باشد می‌فهمند.

مرحوم آقا می‌فرمودند نیازی به صحبت نیست ما یک نگاه کنیم همه چیز را فهمیدیم، نگاه کنیم! آن‌ها نگاه نکرده همه چیز را خلاصه می‌دادند و نیازی به صحبت و مذاکره و مصاحبه و از این مطالب نیست.

حالا در این جا مسأله چیست؟ در این جا نمی‌شود دیگر، در این جا چون خود وکیل از طرف این وکالت گرفته که حالا برود به دختر بگوید که من هم به تو یک همچنین چیزی می‌دهم، اعتماد دارد، این که می‌گوید هر دختری را برای من گرفتی، چون اعتماد به وکیل دارد به سلیقه او اعتماد دارد این جور نیست که چرتکه بیاندازد و یکی را بیاورد و بگوید...، نه اعتماد دارد، به سلیقه او به عقل او به درایت او به تجربه او به حسن فعل و تصرفاتش، چون اعتماد دارد درست می‌گوید هر چه شد آقا برای من گرفتی قبول. درست شد؟

آن هم چون بعکس، چون اعتماد دارد می‌گوید هر شوهری برای من اختیار کردی آن قبول است. درست شد؟ خب همین که دارد این اعطاء اختیار را و نمی‌گوید که کدام مورد، و تفویذ اختیار می‌کند؛ من اختیار خود را به توی وکیل تفویذ می‌کنم. سلب اختیار نکرده، تفویض اختیار کرده، وقتی که آن اختیار تفویض می‌شود حکم چیست؟ حکم تنفیذ است تفاوت نمی‌کند.

حالا صحبت من این است؛ چه فرقی در این جا بین وکالت و بین عقد فضولی است با همین کیفیت و با همین خصوصیت؟ فقط فرقی این است که در آن جا به او وکالت داده نشده یک نفر می‌خواهد ازدواج کند، یعنی واقعاً فقط می‌خواهد ازدواج کند مورد را نمی‌داند کیست، و این می‌شناسد، مورد را اگر بداند یک روز هم تأخیر نمی‌اندازد، پول هم دارد، امکاناتش را همه دارد فقط مورد را نمی‌داند کیست، به این شخص هم اعتماد دارد و کارهای او را می‌پسندند، درست هم قبول می‌کند، دیگر بالاتر از این. آن مورد دختر هم به همین کیفیت متقابلاً یک همچنین حالی را دارد حالا این عملی

را که این انجام می‌دهد او هم انجام عقد است، دیگر همین طوری که شیر یا خط نکرده او عقد را انجام می‌دهد، منتهی عقدی که باید مرد و زن آن عقد را ایقا کنند، این شخص دارد آن عقد را انجام می‌دهد این با وکالت چه فرقی می‌کند؟ هر دو یکی است. در هر دو اجازه است در وکالت فقط شرط صحت وکالت اعطای وکالت در مورد خاص نیست، اعطای وکالت است.

فرض کنید که یک شخصی که وکیل بوده، شرط این نیست که مورد مورد خاص باشد، بنده به شما وکالت می‌دهم بروید برای من فرض کنید که فلان ماشین را بگیرید، نه ماشین خاص خب رفته گرفته آورده بغرما این هم این نوع ماشین که گفتی. من به شما وکالت می‌دهم که آقا بلند شوید بروید دو کیلو برنج بخرید حتی از سر کوچه‌ای یا در بازار، نوعش را که تعیین نکردم، گفتم برنج، بله شما غیر برنج نمی‌توانی انجام بدهی.

ولی در مورد وکالت گاهی اوقات مورد خاص قید می‌شود، مثل این وکالتنامه‌هایی که امروزه می‌نویسند، وکالت نامه محضری می‌دهند برای فروش مثلاً این منزل، برای فروش این زمین، برای فروش این فرض کنید که چیز این وکالت است، بعضی از وکالت نامه‌ها نه، این یک توسعه بیشتری دارد. برای فروش، برای هبه، حتی برای هبه هم وکالت می‌دهند، برای مصالحه باز هم وکالت می‌دهد، چرا؟ چون نسبت به شخص اعتماد بیشتری دارد، نسبت به شخص آگاهی بیشتری دارد، نسبت به شخص اطلاعاتش بیشتر است، آن به اصطلاح ارتباطش و رفاقتش و مسائلش اطلاع دارد.

چقدر از این مسائل اتفاق افتاده که وکیل بالا کشیده و مطاع را برداشته برده چون اطلاعی آن طور که باید و شاید نداشته فقط به خنده سر سفره او نگاه کرده، به آن پشت پرده و آن طرف سکه نگاه نشده، در حالتی که انسان برای شناخت یک فرد نباید فقط به مواردی که آن موارد، موارد مسالمت آمیز است نگاه کند، باید همه موارد را مورد نظر قرار بگیرد. می‌گویند فلانی چقدر آدم خوبی است، بابا آن طرف او را ندیدی آن طرفش را ندیدی!.

تلمیذ: این مطالبی را که شما فرمودید همه مصداق برای وکالت است چون ... ولو این که گفته من شما را وکیل کردم ولی قرینه در این جا هست که فضولی یا مقابل فضولی اصلاً این طور نیست چون اقسامی دارد چون در این جا اصلاً می‌گوید من اذن نمی‌دهم اجازه نمی‌دهم باطل می‌شود بعد از آن طرف بعضاً می‌گویند اذن کشف از آن ... بعضی می‌گویند همان موقع انشا و ...

استاد: من اصلاً یک سوالی از شما بکنم، ببینید؛ این را می‌گویند، آن‌ها را می‌گویند، این‌ها را، خلاصه همه را ما یک جا می‌گذاریم، ما صحبت همین جا می‌کنیم من به شما یک چیز می‌گویم اگر یک

شخص محذوری داشته باشد از این که به یک شخص وکالت بدهد، نمی تواند بدهد، بعلی محذور دارد، پدرش او را نهی کرده است، یا خودش در یک محذوری قرار گرفته شرعاً بر خودش فرض کنید که این وکالت دادن را، شرعاً بر خودش حرام کرده.

تلمیذ: ... محذور دارد

استاد: نه حالا به دانستن و ندانستن کار نداریم کاری نداریم

تلمیذ: علم باشد تفاوت می کند حکم شما قرینه که دارد...

استاد: ببینید من اصلاً می گویم ما علم هم نداریم خوب است، خود این شخص خود این شخص در وکالت دادن این محذور دارد رفیقش است رفیق صمیمی او است به او اعتماد دارد به عقل و تجربه او اعتماد دارد به سلیقه او اعتماد دارد می داند آن را که انتخاب کند ردخور ندارد همین. ولی شرعاً نمی تواند وکالت بدهد، درست شد؟ اگر شرعاً می توانست برای انجام عقد ازدواج وکالت بدهد همان لحظه این را ترک نمی کرد.

حالا صحبت من این است این شخص که این جا نشسته و آن هم جلوی این نشسته و می داند که فلان دختر را می خواهد و نه تنها می خواهد بلکه اصلاً فرض کنید که این ها مفتون همدیگر هستند و می گویند ما یا می میریم یا باید با هم ازدواج کنیم، - از این موارد اتفاق می افتد - و در این قضیه هم هیچ شک ندارد.

نه این که حالا بگوییم نه حالا اگر به او بگوییم؛ بگوید خب تو صبر کن عقد کردی فرض کن حالا خوب بوده یک تلفن به ما می زدی یک چیزی می گفتی فلان این ها، هیچ چیزی نیست، - یعنی همه راه ها را من دارم می بندم - هیچ این حرف ها نیست، اصلاً دو تا دیوانه همدیگر از چیز هم بالاتر که به هیچ وجه حتی یک لحظه هم صبر ندارند و بعد هم فرض کنید که خب می خواهند این عقد انجام شود، منتهی نه خودشان می توانند این کار را انجام بدهند و نه شرعاً هم حق وکالت دارند.

فرض کنید که نهیشان کردند. یعنی یک التزام شرعی برای خودشان به وجود آوردند که نمی توانند انجام بدهند. این رفیقی که الان می آید و حال این دو تا را می بیند به این ها می گوید آقا من شما دو تا را برای همدیگر عقد کردم؛ انکحت موکلتی فلان و تا این حرف را می زند این دو نفر چیز نکردند نگفتند نحن اجزنا، نگفتند نحن ثبتنا، نحن نفذنا، نگفتند، هیچ نگفتند، وقتی این حرف را به این دو تا می زند آیا این دو تا محرم هستند یا نیستند؟ چه مانعی از محرمیت در این جا وجود دارد؟ چه مانعی از این وجود علقه نکاحیه در این جا وجود دارد؟ چه مانعی در این جا هست؟ اگر ما عقد فضولی را

جایز می‌دانیم وقتی می‌گوییم اصلاً عقد فضولی چیز نیست نه هست عقد فضولی هست منتهی در این جا منوط به اذن است، مگر در این جا اذن نیست؟ این که دو تا مثل نارنجک دارد کله ایشان به سقف می‌خورد. این حکایت از این اجازه ندارد؟ این فرض کنید که تا ببینند و آن‌ها هم می‌بینند یک همچنین مسأله‌ای است یعنی به حساب ببینند که این شخص می‌تواند این را انجام بدهد بدون وکالت انجام بدهد بدون این که اصلاً... این اشکال ندارد.

آن که ما در عقد فضولی داریم اجازه طرفین است، ما غیر از این که چیزی نداریم، این که طرفین وقتی که شنیدند نسبت به این مسأله اجازه بدهند. خوب وقتی که ما علم به اجازه آن‌ها داریم این نیاز به اجازه مجدد ندارد، نفس آن عقدی که ایجاد می‌کند و این یک اصل اساسی توحیدی و عرفانی است که اگر به این قضیه بخواهیم وارد شویم آن وقت دیگر می‌رود در مسائل و مطالب دیگر آن وقت می‌گوییم که آقایان آمدند آن‌ها را داخل در این مبانی فکری کردند.

من امروز فقط آمدم یک دریچه را باز کنیم، که ببینید که چه مطالبی می‌توانیم ما در این جا برسیم، به چه مسائلی می‌توانیم برسیم، اگر انسان علم دارد ما در آن جا که احتمال است حرفی نمی‌زنیم، در احتمال درست، در آن جایی که انتخاب است، اختیار است در آن جا اختیار در انتخاب در آن جا مسأله است، درست؟ در آن جایی که باز مورد جای تأمل و این حرف‌ها است، تمام این حرف‌ها را ما کار نداریم. همان طوری که خودمان موردی را می‌بینیم و با چشم باز او را به عقد درمی‌آوریم با همین خصوصیت و با همین کیفیت نسبت به اختیار این شخص و انتخاب این شخص و میل این شخص و اراده این شخص در این مسأله ما علم داریم. نه این که ظن داریم، علم داریم.

وقتی که ما علم داشتیم دیگر جای تنفیذ در این جا معنا ندارد، جای اجازه در این جا معنا ندارد، وقتی که ما علم داریم مگر حتماً باید وکالت باشد این که از وکالت بالاتر است در وکالت می‌گوید برو هر دختری را خواستی برای من بگیر شما، اصلاً مورد مشخص است این دو تا دیوانه همدیگر هستند مفتون همدیگر هستند و همدیگر را می‌خواهند، یک دقیقه بدون همدیگر نمی‌توانند، فقط گیر این‌ها چیست؟ مسأله شرعی است، که خوب آن هم گاهی اوقات برداشته می‌شود، همین مسأله گیر را شما می‌آیی برمی‌داری، درستش می‌کنید، می‌گویید آقا بسیار خوب این هم عقد خوانده شد و دیگر در این جا آثار شرع مترتب است. خوب دیگر وکالت نمی‌خواهد، به این عقد فضولی نمی‌گویند، عقد فضولی دیگر در این جا نیست.

یعنی به آن معنایی که در آن جا گفتند، لذا این قضیه را شما در حواشی خودتان ملاحظه بفرمایید

که در عقد فضولی نیازی به اجازه نیست، در صورتی که اجازه متحقق باشد و آن اجازه متیقن و متحقق باشد.

لذا خیلی خوب است که رفیق یک دفعه به آدم تلفن کند که؛ شما می دانید که در این جا داماد شدید؟! به به خدا خیرت بدهد، یا به او بگوید می دانی شما در این جا عروس شدی؟! خیلی خوب است یک دفعه به آدم یک خبر بدهند.

وقتی که یک همچنین تصمیمی در این صورت باشد؛ نه این که آدم بگوید بله، بلکه خیلی دیگر در آن جا مسائلی هست! آن وقت شما در این جا به آن مسائل و روایاتی که در زمان ظهور حضرت آمده است که؛ شخص دست می کند از جیب آن رفیقش و هر چه پول لازم دارد برمی دارد پی می بریم که حضرت دین جدید نیآورده یا این که می رود در دکانش یک کیلو سبزی می خواهد، اصلاً صاحب مغازه نیست، هست، نمی دانم، یک کیلو سبزی برمی دارد می گذارد در ترازو و می آید، یا این که اصلاً در ترازو هم نگذارد همان مقداری که نیاز دارد برمی دارد می آید، البته دکان را نباید خالی کند به اندازه خودش که می خورد بردارد، نه آن طور که ما داریم حرص می زنیم، ولی اگر نه، فرض کنید سیب می خواهیم به اندازه خودمان، سه تا دانه سیب برمی داریم می آوریم.

الآن در خارج همین طور است ما هر وقتی می رویم یک کیلو یک جعبه پرتقال و سیب برمی داریم می گذاریم آن جا تا تمام شود، آن جا این طور نیست وقتی که می روند در خارج و این ها می روند چیزی بگیرند یک پاکت برمی دارند دو تا سیب برمی دارند، دو تا پرتقال برمی دارند، هندوانه آن جا این طوری نیست که فرض کنید هندوانه پنجاه و پنج کیلویی که درون آن تشتی که لباس می گذارند [باید] بار بزینم، نه، یک قاچ از آن برمی دارد می گذارد، به اندازه روز خودش. این خیلی خوب است که این طوری به این نحوه آدم نه دیگر جایش گرفته می شود نه دیگر انبارش هی پُر می شود نه نمی دانم خراب می شود و اصراف می شود و باید دور ریخته شود، بله در آن زمان مسأله این طور است، این به آن قضیه ارتباط دارد، این می خورد در مینا به آن مسائلی که در آن جا هست خب انشاءالله که..

تلمیذ: معذرت می خواهم همان طوری که عرض کردم آن را غیر فضولی ... فضولی اسمش اصلاً با خودش است یعنی اصلاً مورد مورد علم نیست آن که حضرت تعالی فرمودید حالا من نمی دانم... استاد: نه آن ها در آن جا قائلند بر این که، حتی تصریح دارند که حتی شخص علم هم داشته باشد که آن رضایت ضمنی دارد کافی نیست باید حتماً به زبان بیاورد، تصریح دارند.

تلمیذ: ... کاشف از یک حقیقت خارجی می کند.

استاد: دوباره این برمی گردد مسأله به همان که عرض کردیم کشف نیست، نفس واقع است شما وقتی که دارید انشای عقد می کنید واقعیت خارجی ما نداریم.

تلمیذ: نه درباره همان فرمایشی که فرمودید ضمن طرفین شخص از جهت شرعی فقط می آید یک عقدی می خواند و جنبه توحیدی دارد بین این دو نفر علقه ایجاد شده.

استاد: نشده نخیر.

تلمیذ: علاقمندند.

استاد: خوب باشد علاقه که نکاح نیست. علاقه علاقه است، شما فرض کنید که به خیلی ها علاقمند هستید معنایش نکاح است، علاقه که یک نوع تعلقی است در نفس برای انسان پیدا می شود انسان نسبت به یک نفر علاقه دارد به یک نفر علاقه او بیشتر است، همین طور بیشتر است و یک نفر را باید هر روز ببیند هیچ کدام این ها نکاح نیست، این ها هر کدام از این ها یک واقعیت هایی هستند بسیطه که در وعاء و در مرتبه خودشان باید لحاظ شوند.

مسأله نکاح یک مسأله است، حتی در خود نکاح، آن دیدگاهی که برای انسان در نکاح دائم است آن دیدگاه در نکاح منقطع نیست، گرچه صد ساله باشد. می گویند عقد نود و نه ساله، می گویند، نمی دانم چرا صد سال نمی گویند، این نود و نه سال و هشتاد و نه سال چرا؟ چون انسان آن حالتی که نسبت به طرف خودش در عقد منقطع احساس می کند یک حالت انقطاع است. می گویند گرچه بالاخره من دو سال دیگر بیشتر زنده نیستم ولی اگر من تا نود و نه سال بودم تمام می شد. این اگر بودم، یک حال دیگر در انسان ایجاد می کند. آثار عقد نکاح دائم با عقد نکاح منقطع هم تفاوت می کند. حتی آثارش در نفس. اما اگر فرض کنید که شخص هزار سال خدا به او عمر داده و می داند تا هزار سال دیگر زنده است، یک نفر را عقد نکاح دائم می کند، عقد نکاحی که می گویند فردا هم می توانم او را طلاق بدهم فردا هم جدا شوم، حتی یک روز ولی چون احساس این است که عملی قرار داده نشده، ارتباطی که با او دارد با آن ارتباط شما می بینید فرق کرد، یک حالت اطلاقی در این ارتباط وجود دارد لذا آثار عقد نکاح آن چیزهایی که بر عقد نکاح است، بر دائم است، نه بر منقطع، بر منقطع خیلی کم است آن آثار عقد نکاح بخاطر همین است که مرحوم آقا می فرمودند که نباید منقطع باشد باید دائم بکنید بخاطر همین قضیه است اگر می خواهید دائم باشد چرا منقطع خوب آن بخاطر ضرورت و فلان و این چیزها مسائل انجام می شود یعنی در خود انقطاع یک همچنین مسأله ای است علقه در این جا هست ولی این علقه علقه کیفیت آن تفاوت می کند.

شما به خواهرتان هم تعلق دارید به خواهرتان به مادرتان هم تعلق دارید ولی هیچ وقت عقد نکاحی که آدم نمی‌آید فرض کنید که چیز کنید آن احساسی که انسان با یک خواهر دارد آن احساس نکاحیه که نیست صرف ارتباط خاص است، همان احساس را ممکن است با یک محرم داشته باشید، با یک مادرزن، ببیند در احساسی که شما با یک مادرزن دارید - من این قدر از مادرزن خوشم می‌آید که دلم می‌خواهد ده تا مادرزن داشته باشم - آن احساسی که با یک مادرزن دارید آن احساسی که با یک خواهر دارید که نیست، شما حتی مادرزنتان را ممکن است از خواهرتان بیشتر دوست داشته باشید ولی حال دوست داشتن دو تا است آن یک جنبه نسبی و رحمی در این جا هست جنبه خونی در این جا وجود دارد. ببینید همه این‌ها علاقه است همه این‌ها را می‌گوییم که چند روز یک بار باید تماس بگیریم تلفن بزنم ببینم دلم تنگ می‌شود، این‌ها برای همه است ولی کیفیتی را که مواجه می‌شوید با مادرزن یک جور است، کیفیتی را که مواجه می‌شوید با خواهر یک جور است، کیفیتی را که مواجه می‌شوید حتی با مادرتان با خواهر فرق می‌کند با پدر فرق می‌کند همه این‌ها تعلقاتی است که هر کدام در نوع خودش در طبقه بندی خاص به خودش قرار دارد. لذا در این جا آن مسأله متفاوت است که علقه هست الآن آن دو تا که به همدیگر علاقه دارند آیا همدیگر را زن و شوهر احساس می‌کنند یا نه هنوز احساس نمی‌کنند؟ این با این عقد نکاح حاصل می‌شود.

بله یک مجلسی بود - با این که شما می‌فرمایید شاید به خاطر این جهت است - در منزل یکی از علمای معروف تهران در همان زمان شاه زمان سابق دیگر خصوصیات آن را نمی‌گویم که آن دختر گفته بود که فقط مرحوم آقا؛ ایشان عقد من را باید بخوانند و کسی دیگر را من قبول نمی‌کنم، هنوز هستند، هنوز زن و شوهرها هستند، روزگار چه جوری واقعاً چه قسم است!! بله بعد آن جا بعضی از آقایان بودند مراجع هم حتی در آن موقع بعضی از مراجع آدم‌های خوبی بودند آن جا بودند و دختر گفته بود که فقط بایست، به پدرش گفته بود پدرش هم از علمای خیلی معروف و بسیار بسیار آدم خوب، بسیار آدم خوب که ایشان هم که به رحمت خدا رفته و بله این واعظ معروف آقای فلسفی هم در آن مجلس بود خلاصه مرحوم آقا آمدند و شروع کردند به خواندن در ضمن این عقدی که خواندند و این‌ها، این هم گفت که ما عقد شما را در آن عالم بالا انشاء کردیم، خب از این تعبیر ایشان کم می‌آوردند ولی خب حالا چه جور بوده اقتضای مجلس آن هم با این وضعیت که ایشان این جمله را گفتند: "ما عقد شما را در عالم بالا ما انشاء کردیم و به وجود آوردیم" دیگر وقتی تمام شد یک دفعه این آقای فلسفی خب مثل همیشه ایشان شروع کرد که آقا ما این مسأله را نفهمیدیم این عقد در عالم بالا این چه معنایی

دارد، ما این مسأله را متوجه نشدیم و این عبارت ایشان و لحن لحن استفهام نبود بلکه لحن لحن تمسخر بود، لحن تمسخر بود، ایشان هم اصلاً انگار نه انگار که یک همچنین چیزی را شنیدند سرشان را برنگرداندند نشستند و بقیه هم از این طرز صحبت ایشان خوششان نیامد بله ولی خب در این گونه موارد پاسخ فقط سکوت است آدم اعتنای طرف نکند.

بعد آن شخصی که از مراجع بود و مرد بزرگی بود، آدم خوبی بود، آن شخص در یک صحبتی چیزی به دیگران یک صحبتی شد بله راجع به قضیه لزوم در لزوم انشاء عقد به نفس عمل نکاحیه که در عقد باید به خود عمل نکاحیه هم باید توجه داشته باشد به نفس و آن نفس این فعل را هم باید در انشاء اظهار کند و بیاورد حالا ما خب در عقدهایی که می خوانیم یک همچنین چیزی نیست مثل این که این ایراد دارد ولی این یک همچنین چیزی را خب مرحوم آقا داشتند و آن شخص یکی گفته بود از آن حرف ها که آقا این مسأله این دیگر استفهام بود این دیگر جنبه تعلیلی دارد رعایت این مسأله هم لازم است.

آن شخص که یک مرجع بود گفت آقا این ها از مباحث بین اعلام است که ایشان آقای سیدمحمدحسین بله مباحث بین اعلام در نجف است یعنی خلاصه شماها چیز نیستید در حد شماها نیست مثلاً در مباحث بین اعلام است که این مسائل البته خب بله یک همچنین چیزی هست که آیا عقد نکاح در آن معنای حقیقت نکاح چیست و آن فعل خارج است این ها ولی وقتی که ما آن مباحث بسیطه معاملات را مطرح کردیم این جا پیدا می شود یعنی این جا آن قضیه می آید که آیا عقد نکاح نفس فعل خارجی است آن عمل خاص است یا این که علقه خاص از یک واقعیت است که بین طرفین ایجاد می شود و آثارش آن است اگر آن باشد دیگر نیازی به این انشاء نیست.

تلمیذ: نظر شما این دومی است؟

استاد: بله بنده نظر عبد.

تلمیذ:؟

استاد: محترم است بله.

تلمیذ: لزومی ندارد حتما عاقد ...؟

استاد: آنها هم برای ایشان، بله روایت داریم در این زمینه که عقودی که در سایر ادیان است محترم است.

تلمیذ:؟

استاد: بله این مسأله به دو صورت می‌شود تصور بشود، صورت اول این که مقصود از عاقد در این عقد صرفاً همان جواز حلیت و رؤیت نظر است بدون آن جنبه خود نکاحیه و تعلق خاص، اگر این طور باشد یک همچنین چیزی را ما نداریم، ما در شرع عقد به عنوان عقدی که صرفاً موجب جواز نظر باشد، ما نداریم.

مثل عقد اخوت که داریم واصیتک فی الله و آخیتک فی الله علی کذا و کذا خب این هم یک عقد است، عقد اخوت است دیگر، ولیکن اگر حالا این‌ها با هم خواهر و برادر که نمی‌شوند، جواز نظر که پیدا نمی‌شود، در این موارد یا به عنوان برادری که آن برادر نسبی خب در این جا خب طبعاً نیست ولی اگر منظور این است که آن عقد ازدواج واقعی بین این دو تا است ولو کان صبی او صبیی آن عقد ازدواج است و به واسطه آن عقد ازدواج طبعاً آثاری متحقق می‌شود آن ایراد ندارد، یعنی بایستی که افراد را متوجه کرد که این در هنگام اجرای عقد این مسأله باشد مثل این که ولی یک طفل فرض کنید که ده است فی عشرة سنین این در عشرة سنین یک دختری را به عقد این درمی‌آورد، واقعاً درمی‌آورد، بخاطر این که دیگران او را نبرند و بخاطر مصالحی درمی‌آورد؛ که حالا این عقد باشد و بعداً وقتی که این‌ها به سنّ تنفیذ رسیدند خب این‌ها خودشان تنفیذ می‌کنند، حتی در مورد ولی هم مسأله این طور است، این که خب بالاخره شعور ندارد آن که ده سالش است آن هم فرض کن که شش سالش است هفت سالش است که اصلاً عقل ندارد ولی واقعاً ولی قصد عقد نکاح می‌کند.

اگر این طور باشد خب اشکال ندارد این آثارش هم مترتب است و چیز نیست این مسأله اتفاقاً از مسائلی که نقدی که وارد می‌شود بر این مسأله، که بعضی‌ها می‌گویند؛ عقد جایز نیست، بخاطر این است که در این گونه موارد، یعنی نفس آن فعل خارجی در این جا باید مورد نظر قرار بگیرد که در این جا اصلاً محقق نیست، بچه پنج ساله و دو ساله برای او فعل خارجی که نمی‌توانید تصور کنید، اصلاً مقتضی نیست، استعدادش را حتی ندارد، استعداد وقوعی ندارد، و بله صرفاً در مقام تحییء و استعداد ذاتی در آن مرتبه بشود برای آن تصویری کرد، اما این قابل برای عقد نیست.

تلمیذ:

استاد: موقت این هم یک جور است.

تلمیذ:

استاد: نفس التحقق او یتحقق تعلق بصرف انعقاد العقد ولو بمثلاً دقائق یعنی الولی و ینوی انه مثلاً یوجد هذا التعلقی یعنی بین هذا الصبیه فی عشرة سنوات او خمس سنوات مثلاً ولو بخمس دقائق

و ... يمكن ان هذا العقد بينه و بين هذا مثلاً ولده بين صبي و بين بنت صديقه عوض عن الدوام و عن الاطلاق عوض عنه يعين وقد...

تلمیذ:.....؟

استاد: خلاف تعالیم الاسلامی؟ نه من برای همین عرض کردم، من برای همین عرض کردم که ما نسبت به تعالیم اسلامی جاهل هستیم اگر ما تعالیم اسلامی را آگاه بودیم و اطلاع داشتیم در کیفیت فهم ما و در کیفیت انظار ما و فکر ما مسائل فرق می کرد، تفاوت داشت. الآن این برداشتی که ما داریم از تعلقات و روابط بین افراد و دیدگاهها آن برداشت ما برداشت کثرتی است و برداشت نفسی است. وقتی که بخواهیم یک کاری را انجام دهیم یک نحوه نسبت به مسأله برداشت می کنیم اما اگر بخواهد این قضیه برای کسی دیگر پیدا شود می بینیم حالت ما تغییر پیدا کرد، در زمان امام زمان هر دو حال می شود یکی، وقتی یکی شد پس بنابراین آثارش دیگر یکی می شود این آثاری که الآن آمده در شرع و امثال ذلک همه بخاطر این است که ما به آن مرتبه قطع تعلقات نرسیدیم و اگر بخواهد شرع با وجود چنین حالتی آن احکام توحیدیه را مترتب کند اصلاً نظم عالم به هم می ریزد اختلال در نظم پیدا می شود مسائل عوض می شود، می خواهید امتحان کنید بسم الله، از حالا تا یک هفته امتحان کنید فکر می کنید چند تا این جا می مانند؟ درست؟ مردم هزار تا فدایت شوم و قربانت شوم به ما می گویند طاقت یک ناملایم را ندارند، یک ناملایم! طرف به من می گوید که بدون اجازه حضرت آقا من آب نمی خورم، می گویم راست می گوید یا نمی گوید؟ و به همه هم همین طور به مرد به زن به کوچک به بزرگ به افراد غیر افراد همه من بدون اجازه حضرت آقا آب نمی خورم ما هم به ریش همه می خندیم خب سر وقتش آب نمی خوری خیلی خب فلان کار را تعطیل کن، آقا چرا قبل از مشورت با ما یک همچین حرفی زد؟ چه شد؟! مگر تو تا حالا نمی گفتی که من بدون اجازه حضرت آقا آب نمی خورم؟! خب آب نخوری می میری نه آب را بخور فلان کلاست را تعطیل کن، چه شد پس همه این حرفها دروغ است، این منظور بنده است، حالا که دروغ است بنده نمی توانم آن چه را که به صلاح او است بگویم، تمام شد. دو دو تا چهار تا حالا که دروغ است همه اینها، دروغ هم مراتبی دارد یک دروغ صددرصد داریم، یک دروغ نود درصد داریم، یک دروغ هشتاد درصد، هفتاد درصد، می آید پایین تا این که یکی صاف است، صاف است، دیگر با آن که صاف است آدم می گوید این کار را بکن، این کار را نکن، با آن که ده درصد است یک خرده بازتر.

این احکامی که الآن در شرع هست همه بر اساس کثرت است یعنی با رعایت کثرت است، نه

این که بر اساس کثرت و با رعایت حال افراد با رعایت مقتضیات است.

اگر امام زمان بیاید با وجود این کثرات، علی می ماند و حوضش، کسی نمی ماند دور طرف. فرض کنید که طرف آمده یک خانه درست کرده حضرت می گوید برای چه درست کردی غلط کردی، بده به آن شخص، ایابن رسول الله یکخرده امشب فکر کنید ببینید برای شما چیزی پیدا نمی شود، برایتان مسأله ای پیدا نمی شود، این همه زحمت کشیدم حمالی کردم فلان، مگر تو نمی گویی من چیز هستم، شیعه فلان؟ من نظرم این است، دنگم گرفته که الان این را بگویم دنگم گرفته دیگر، پس یا علی از اول استثناء بگذار، خودت از اول تخصیص بگذار، یابن رسول الله در این مطالب مخلص تو هستیم در سفره برنج زعفرانی و خورش قیمه و بادمجان یابن الحسن عجل علی ظهورک فلان این حرف ها، در کتک و تضییق چیزی حالا آن جا هم هر چه امر بفرمایید؟ حضرت می گوید مگر من بیکار هستم برای شما بلند شوم بیایم، هر وقت رسیدی به آن جایی که دارد آمادگی پیدا می شود، ما می آییم دستتان را می گیریم و مساعدتان می کنیم.

همه همین هستیم، آقا از خودم گرفته اصلاً تمام مسائل سلوک برای همین است، اگر بنده بیایم با افراد که بخندم خب چرا بیایم با این ها بخندم هزار تا در خیابان دارند راه می روند می رویم با آن جا می خندیم اگر فقط خنده باشد بله تبسم باشد به به و چه باشد.

یک روایتی چند روز پیش دیدم از رسول خدا که فرمودند: اگر یک مرد با شمشیر تیز به سوی شما حمله کند بهتر است تا این که در قبال دیگران، مقابل دیگران شما را مدح و ثنا کند. یعنی آن ضربه ای که شمشیر و سکین بر شما وارد می کند اهون از آن ضربه ای که مدح و ثنای جلوی دیگران است.

ما را هم دیگران ثنا می کنند، لبخند و تبسمی هه هه، احمق، بی شعور، دارد بی خود مدح و ثنایت می کند پدرت را دارد درمی آورد، با این مدح و ثنا می دانی چه بلایی سرت می آورد؟ با این مدح و ثنا دارد در تو سرطان ایجاد می کند، آن شمشیر درد دارد می گویی آخ این را آخش را آن طرف می فهمی وقتی که بدبخت شدی، بیچاره شدی، همه استعدادهایت از بین رفت، هان در عالم بهیمیت و حیوانیت و شهوات و دنیا و کثرات افتادی، آن موقع می فهمی که چه به تو رفته، چه قضایایی به تو رفته، خب این روایات را برای چه کسانی گفتند، برای ما گفتن، فقط ما می خوانیم و برای همه می گوئیم؛ یا بالای منبر یا سر کلاس و در جلسات همه می گوئیم، آن وقت خودمان کی عمل می کنیم؟ خودمان کی پای عمل می رسیم؟

یک آقایی آمده می گوید هر چه آقا بفرمایند، خیلی خب بنده گفتم که بایستی که این، این، این را انجام بدهی، یک دانه را تا حالا انجام نداده است، پس چه شد هر چه آقا بفرمایند؟ آقا نمی گوید کارت را ادامه بده، یک دفعه آقا می آید مثل بیل مکانیکی - دیدید چه جوری است؟ یک ماشین هایی برای جاده سازی می آید سنگ ها را همه را جمع می کند، می رود جلو این شاخک هایش را می گذارد روی زمین می رود جلو صاف می کند، یک وقتی نه، این ها ویژ می رود در زمین یک متر و دو متر درمی آورد بالا می ریزد این طرف - این بیل میکانیکی مال خودت هم این جوری است، گر خود نمی پسندی تغییر ده قضا را، بله، لذا حضرت وقتی که می آید تازه احکام حضرت می شود احکام شرعی، تازه می شود احکام شرعی واقعی، نه این که حضرت از خودش شرع جدید دریاورد، آن شرع رسول الله را حضرت می آید اجرا می کند، شرعی که رسول الله آورد و حاق واقع، همان را می آید اجرا می کند و آن را انجام می دهد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد